

استعمار و مذهب

علی حسوری
ویراستار: علی اشرافی

معروف است که طالبان دست ساخته‌ی غرب است. این شهرت بی دلیل نیست. در بسیاری از حرکات سیاسی و اجتماعی سرزمین‌های مستعمره - که آن را در مقالات پیشین تعریف کرده ایم - نه تنها مذهب مورد علاقه‌ی استعمارگران است، بلکه ابزار مهمی در فعالیت‌های استعماری به شمار می‌آید. در این مورد اتفاقاً عقب افتاده‌ترین سرزمین‌ها انتخاب می‌شود. انتخاب افغانستان و پاکستان به عنوان مهد طالبان تصادفی نیست. علت را باید در ویژگی‌های گوناگون مذهب هم دانست:

الف- احکام مذهبی محتوم و بلامنازع است. در مذهب اندیشیدن و شک کردن و در نتیجه انتقاد کردن معنی ندارد و اگر پیشوائی حکم یا فتوایی بدهد، اطاعت از آن بر پیروان واجب است. به این ترتیب، مذهب در نهادینه کردن و حفظ استبداد که از ابزارهای استفاده‌ی استعمار است، عامل مهمی است.

ب- مذهب متکی به فرد است، بنابر این اگر یک رهبر مذهبی را بتوان در اختیار داشت یا بتوان از او مطمئن بود، پیروان او هم در دست خواهند بود. پیشوا معمولاً خواسته‌های پیروان خود را به زبان خود تحویل و به این ترتیب از اجتماعی و همگانی کردن خواسته‌های مردم جلوگیری یا آن را به خواست و تجویز پیشوا محدود می‌کند. به یاد آورید سخن کارتر را در برابر تردید ژیسکاردسن که گفته است "ما در مورد جانشین شاه دشواری نداریم."

ج- اصولاً مذهب نه با فکر که با ناخودآگاه انسان سر و کار دارد و ناخودآگاه‌ها منطق و دانش نمی‌شناسند بلکه تابع انگیزه‌های عاطفی، ترس، خود و اسپاری، گریز از آزادی و مسئولیت هستند. به این ترتیب و برای کسی که انسانی نیندیشد، انسان مذهبی بسیار آسان قابل کنترل و بهره برداری است.

د- در مذهب همه چیز سیاه یا سفید است، بین این دو کمتر چیزی هست و اگر یافت شود به یکی از آن دو تحویل و تاویل می‌شود. به این ترتیب عکس‌العمل انسان مذهبی در برابر انگیزه‌ها کاملاً قابل پیش بینی است. چنان که در مقالات پیشین نوشتم، از همین راه است که دولتی نظامی بر ارکان مملکت ما دست یافته است.

ه - گرداب مذهب دارای جاذبه‌ای ناشی از نادانی، فقر و محرومیت است. در نهایت درماندگی و هنگامی که نمی‌توان با امکانات موجود راه حلی برای مشکلی یافت، می‌توان



با دادن پول مختصری به دعانویسی مدتی آسوده خاطر بود و احساس امنیت و امید کرد و اگر پس از مدتی پاسخ نداد، این تقصیر شما بوده است که اعتقاداتان سست بوده است و گرنه محال است که دعا کار خود را نکند. به این ترتیب مدتی طولانی شخص مشغولیت ذهنی می یابد و از فکر اصلی خود دور می شود تا با بدبختی دیگر و بزرگتری روبرو شود و دشواری پیشین خود را فراموش کند. بازهم به یادآورد میلیون ها نامه‌ی

همچنان با نیروی قهر و تجاوز حرف های خود را به کرسی می نشاند.

در این الگوه‌ها، شرکت عوامل غربی و بویژه وسائل ارتباط جمعی آن را در شکل گرفتن حکومت های مذهبی یا تقویت فرقه ها و هدایت آن ها برای رسیدن به قدرت سیاسی نباید از نظر دور داشت. بی گمان در تحولات آینده‌ی مصر، تونس، لیبی، سوریه و احتمالا کشورهای دیگری، نباید از نقش فرقه های مذهبی و مذهب به طور اساسی و بویژه دخالت امریکا، بریتانیا، اروپا، چین و روسیه غافل بود.

در تاریخ معاصر ما، و از جمله حوادث جنبش مشروطه تا کودتای ۱۳۳۲، جای پای روحانیت را می توان دید. در ملی بودن شماری از روحانیان تردیدی نیست، بحث ما در مورد آن هائی است که از نظر استعمار قابل بهره برداری بوده اند.

اگر به شبکه‌ی استعماری برگردیم (شماره های ۱۳ و ۱۴ سامان نو)، سوق دادن مردم به سوی مذهب و دامن زدن به باورهای مذهبی مردم، آشکارا در دوره های مهمی از تاریخ کشوری مانند امریکا هم بارز است. دوره ی جورج بوش (بوش پسر) و سخنان او در مورد تشویق مردم در گرایش به مذهب، از آن نمونه هاست. پس از جنگ دویم جهانی، کمتر رهبر سیاسی در اروپا و امریکا است که راه و رسم مشخص سکولار در پیش گرفته باشد، دست کم تظاهر یا احترام به مذهب بر تاریخ سیاسی غرب در این دوره سایه افکنده است.

مدت هاست که کشورهای اروپائی از مردم کشورهای آسیا و افریقا (دو قاره با گسترده ترین تاریخ و جغرافیای استعماری) پناهنده می گیرند و این در قالب قوانین و مقررات بین المللی که نویسندگانشان عوامل استعماری هستند، انجام می پذیرد. اینک خبر می رسد که خطر برخورد و تنش مذهبی در

سالیانه ای را که به چاه جمکران یا بقاع متبرکه ریخته می شود.

پنج مورد بالا هر انسان هوشیاری را نه تنها به فکر وا میدارد، بلکه وادار می کند که در رفتار باجوامع مذهبی چه شیوه ای در پیش گیرد. طرفداری استعمار کلاسیک از فرقه های مذهبی و حمایت از آن ها در برابر حکومت های مرکزی به حدی معروف و مکرر است که لزومی به آوردن مدارک مفصل آن ها نیست، بویژه که حساسیت برخی از فرقه ها یا اقلیت های مذهبی را در ایران و دیگر کشورهای فارسی زبان بر می انگیزد. در دوره‌ی استعمار هندوستان به وسیله‌ی انگلستان، بارها و بارها فرقه های گوناگون مذهبی از حمایت انگلستان برخوردار شدند. بارها مرز های سیاسی تبدیل به مرزهای مذهبی شد و گاه زخم های بزرگی برجای گذاشت که تجزیه‌ی هندوستان، یکی از آن ها و مسئله های پاکستان شرقی و غربی که با تبدیل به دو کشور ظاهرا التیام یافت، و هم چنین زخم ناسور کشمیر نمونه‌ی دیگری است.

کشاندن رهبران مذهبی به عرصه‌ی سیاسی از کارهای شدیداً مورد علاقه ی استعمار نو و نوین (مدرن) است. نمونه‌ی زنده‌ی آن کشاندن دالائی لاما به رویارویی با یک دولت و فعالیت های سیاسی است، کسی که در دینش فعالیت سیاسی جائی نداشته است. فراوان بوده اند رهبران مذهبی که به دلیل کوشش برای حفظ نفوذ خود در منطقه ای در برابر حکومت ها ایستادگی کرده و از حمایت استعمار برخوردار گشته اند. حکومت فعلی افغانستان که با حمایت امریکا از سرمایه گذاران افغانی در امریکا شکل گرفته اکنون به سوی به رسمیت شناختن طالبان و سپردن قانونی کشور به طالبان پیش می رود و طالبان هم نه از راه های سیاسی که

البته برای من دشوار است تعیین این که فرزانه به صرافت طبع خویش چنین چیزی را مطرح کرده یا اثر سخنان صادق هدایت در اوست...چه می دیده ست آن غمناک/ روی جاده ی نمناک.(مهدی اخوان)

اینک آیا درست نیست که خود را در آئینه‌ی دیگران ببینیم تا شاید بهتر متوجه وضعیت استعماری در ایران بشویم؟ در ادبیات غرب، از قبیل سفرنامه ها، گزارش های سیاسی و اجتماعی انسان شرقی را - که به نظر من همان انسان استعمار زده است - به شکل زیر توصیف کرده اند (۲). پیشتر باید گفت که آنان انسان شرقی را انسان عهد قبل از استعمار می شناسند که برخی از مشخصات آن او عبارت است از این که:

- ۱- وقت شناس نیست، برای زمان ارزش قائل نیست.
 - ۲- ترسو و در نتیجه چاپلوس است و تنها در اثر ترس کار می کند
 - ۳- از ترس دروغ می گوید
 - ۴- نظم و قول سرش نمی شود و اگر بتواند، زیر حرف خود می زند
 - ۵- منطق ندارد و از ترساندن استفاده می کند
 - ۶- خرافاتی است، در نتیجه برای آینده طرح ندارد.
 - ۷- مسائل نامربوط، مانند مذهب، را در کار مشخص مادی دخالت می دهد
 - ۸- در کار خود دقیق نیست اما در کار دیگران دخالت و فضولی می کند
 - ۹- بجای کمک کردن به دیگران، و در نتیجه کمک گرفتن از دیگران به دیگران آسیب می رساند، اما توقع کمک گرفتن دارد.
 - ۱۰- بجای وابستگی ملی، وابستگی مذهبی، قومی یا زبانی دارد و در نتیجه منافع ملی خود را تشخیص نمی دهد.
 - ۱۱- زمان را نمی فهمد و وقت برایش ارزش ندارد
 - ۱۲- مرز افسانه، خیال، اسطوره و واقعیت برایش در هم ریخته است.
 - ۱۳- بیگانه را بزرگتر یا فهمیده تر از خود می پندارد و می اندیشد که بیگانه بیش از او مشمول لطف خداست.
 - ۱۴- معنی دقیق وظیفه را نمی داند و در نتیجه وظیفه شناس نیست.
- به نظر شما چند درصد مردم کشور ما چنین هستند یا چندین صفت از صفات بالا را دارند؟

پانویس

۱- م. ف. فرزانه در آشنائی با صادق هدایت. چاپ هفتم. تهران: نشر مرکز. تهران: ۱۳۸۷. ص. ۱۱.

۲- به علت تعدد منابع از آوردن آنها عذر می خواهم.

کشوری مانند سوئد بیش از کشورهای دیگر است (هم اکنون ۲۷ اوت ۲۰۱۱، سایت استوکهلمین (Stockholmian) مدتی است که مسلمانان سوئد برسر کارها و فعالیت های مذهبی خود و انجام برخی از مراسم و مناسک - که چندان هم مطلوب جوامع غربی نیست - با دولت سوئد گفتگو دارند و می خواهند نه تنها رفتارهای خود بلکه قوانین شریعت در کشورشان را به سوئد منتقل کنند) البته این به معنی نادیده گرفتن قوانین بومی است). فرض کنید کسی به حج برود و برگردد و بخواهند در خیابانی در سوئد جلو چشم مردم گوسفندی را پیش پای او قربانی کنند. تقریباً همه چیز به هم می ریزد، یعنی تنشی در جامعه پدید می آید که سابقه نداشته. این یعنی مردم به چیزی مشغول می شوند که خاستگاه مذهبی دارد و پیشتر آن را نداشته اند. این تنش اگرچه ممکن است تا حکومت کشیده شود، اما بیشترین نیرو را از توده‌ی مردم می گیرد و این دقیقاً کاری است در شبکه‌ی استعماری (آخرین شماره‌ی سامان نو). پیشتر نظیر چنین حوادثی را در فرانسه و آلمان شاهد بوده ایم.

اینک مذهب به عنوان ابزاری اجتماعی بزرگترین سد تغییر و توسعه در کشورهای عقب نگه داشته شده‌ی جهان است. این کشورها را تنها با توجه به وضع مذهب می توان از کشورهای دیگر متمایز کرد، به این معنی که اگر در کشوری مذهب حکومت می کند یا قوانین کشور برپایه‌ی مذهب تدوین می شود، یا شرط رسیدن به قدرت و حکومت داشتن مذهب یا باورهای ویژه ای است، آن کشور به احتمال بسیار زیاد مستعمره است، مانند لیبی، سودان، مصر و چند کشور دیگر آفریقائی، عربستان سعودی، یمن، عراق، سوریه، اردن و... درست هنگام نوشتن این یادداشت، مقاله ای در یونگه ولت نشر یافت (۲۷ اوت ۲۰۱۱) که لیبی را مستعمره ای خواند که دست استعمار نوین در آن نیرومند تر شد.

لازم به یادآوری است که دریافتن وضع استعماری در ایران هیچگاه به صورت رسمی و علمی مطرح نشده اما برخی از نویسندگان ما در این مورد حساس بوده اند. از میان نوشته هائی که هوشیارانه ولی بدون آهنگی از پیش اندیشیده ، یعنی بدون طراحی و کاملاً طبیعی به استعمار پرداخته است، شاید این نوشته ی م. ف. فرزانه در مورد صادق هدایت کم نظیر باشد:

آبدون شک در خطه های مستعمره نشین، لغاتی چون میهن، فرهنگ و عدالت اجتماعی از معنی تهی گشته و دستاویزی برای توجیه قتل عام توده ها بیش نیست. اما از آنجا که صادق هدایت هم اهل چنین خطه ای بود و تا نفس داشت از پا نیفتاد تا مگر معنای دیگری ورای لفاظی به این لغات بدهد، حق است که حتی الامکان سرگذشت و کارهای او بدرست تفسیر شود! (۱)